

کاری که در این نمایش مهدی رضایی به عنوان دراماتورژ و نویسنده انجام داده، دراماتولوژی از جایی آغاز می‌شود که تمرین تئاتر شروع می‌شود. یعنی به محض اینکه بازیگرها در پلاتو دور هم جمع می‌شوند و اولین دور خوانی انجام می‌شود دراماتولوژی هم شروع شده است. از طرفی بسیاری از مخاطبان و تماشاگران ما مسیح هانتر و به عبارتی شکارچی پیام هستند و این حق مسلم آنهاست اما من فکر می‌کنم اگر اثر درست اجرا نشود پیام خودش را منتقل می‌کند. جان اشتان بک نیز نویسنده‌ای است که بر اساس روح زمانه که پرداختن به زیست کاری اهمیت داشته در در موش‌ها و آدم‌ها و در خوشه‌های خشم به این مسائل پرداخته است. بنابراین این وظیفه بازیگر نیست که به انتقال پیام فکر کند و این همان ورطه‌ای است که ممکن است بازیگر در آن گرفتار شود همه ما چرخ دنده‌های متفاوت این سیستم هستیم و هر چرخ دنده وظیفه دارد کار خودش را انجام بدهد و اگر هر کسی کار خود را درست انجام دهد قطعاً سیستم به درستی کار خود را انجام خواهد داد.

حمید رشید، بازیگر:

ابعاد مختلف کاراکتر را پرورش داده و پویاتر کردم

ایفای این دسته از نقش‌ها به صورت رئالیستی دشوار است. چگونه به «جورج» نزدیک شدید؟

راه رسیدن هر بازیگر به نقش متفاوت است اما فکر می‌کنم راجع به این گونه نقش‌ها بیشتر چیزی که به بازیگر کمک می‌کند وصل شدن به رفرنس‌ها است و خوشبختانه در حال حاضر هر چقدر که دلتان بخواهد در فضای اینترنت این رفرنس‌ها وجود دارند و نکته مهم خوب تغذیه شدن به لحاظ تصویری و شنیداری از روی نمونه‌هایی است که ما می‌خواهیم آنها را بازنمایی کنیم و روی صحنه بیاوریم. حقیقتاً ما بخشی از این مسئله را مدیون دوبلورهای خوب کشورمان هستیم که در دهه‌های گذشته فیلم‌های آمریکایی را دوبله می‌کردند و بخشی از لحن کاراکتر برای من با گوش کردن به همین دوبله‌ها شکل گرفت. چیزی که در ذهن مخاطب ایرانی نشسته دوبله‌ای است که از این نوع آثار دیده یا لحنی است که خود جان اشتان بک در کتابش استفاده کرده و حال مترجم آنرا به صورتی که برای مخاطب ایرانی ملموس باشد برگردانده است. البته بخشی از رسیدن به این نقش به طولانی بودن تمرینات این اثر برمی‌گردد وقتی شما سه سال برای یک کاراکتر وقت می‌گذارید، در این بین سراغ کاراکترهای دیگر می‌روید و کاراکترهای دیگری را اجرا می‌کنید در حالی که هنوز این کاراکتر را حمل می‌کنید و به دنیا نیاورده‌اید، سبب می‌شود که کاراکتر در شما ته نشین شود و این ته نشین شدن زمانی جواب می‌دهد که بازیگر بتواند آن را به خدمت خودش درآورد حتی ممکن است در برخی موارد این بازه زمانی طولانی به کهنه شدن کاراکتر بی‌انجامد و کار سخت من این بود که سعی کنم در طول این سه سال امیدوار باشم به اینکه روزی جورج روی صحنه خواهد رفت و همانطور که سعی می‌کنم تمام ابعاد شخصیتی او را حفظ کنم باید بتوانم این ابعاد را پرورش داده بزرگتر و پویاتر کنم. تحلیل این کاراکتر نیز به تحلیل رمان برمی‌گردد و من سعی کردم چیزی فراتر از آن نباشد.

آیا تمام انگیزه‌های «جورج» برای شما قابل درک بود؟

حقیقتش رویا پردازی‌هایی که جورج و دیگر کارگران برای رسیدن به زمینی از آن خود دارند برای من ایرانی یا من حمید رشید در این سن و سال شاید چندان قابل لمس نبود و این تنها بخشی است که هنوز در موردش با خود کلنجار می‌روم اما سعی کردم تمام بخش‌های دیگر کاراکتر و اینکه رویداد این کاراکتر چیست را بفهمم و این رویداد را تا انتها درست پیاده کنم.

آیا می‌توان با همپوشانی رویای انسان‌ها در سرزمین‌های دیگر بر رویاهای مردمان سرزمین ما یا حتی رویای شخصی به این درک عمیق رسید؟

من فکر می‌کنم این موضوع بیشتر به دراماتولوژی باز می‌گردد یعنی مولف و کارگردان باید ما به ازایی را برای من بازیگر تعیین کند که من بتوانم به واسطه یک سری خرده دیالوگ‌ها به آن ما به ازایی برای رویای خود تماشاگری که مرا می‌بند برسم. یعنی باید این دو جایی به این رویای مشترک دست پیدا کنند تا تماشاگر هم عمیقاً بخواهد که کاراکترها به رویایشان برسند. این اتفاق در نمایش ما از آنجایی که ما بر اساس رمان پیش رفتیم بدین صورت ممکن نبود.

سخن پایانی

دوست دارم از افرادی که کتاب و رمان می‌خوانند و حوصله دارند که یک قصه را از ابتدا تا انتها مانند یک فیلم سینمایی ببینند دعوت کنم که به دیدن این اجرا بیایند و فکر می‌کنم که این اجرا را دوست خواهند داشت.



آفتی است که به نظرم می‌تواند دامن بازیگر تئاتر را بگیرد اینک ممکن است فکر کند و لحظه راز دست بدهد. خوشبختانه دیگر اعضای گروه هم خیلی کمک کردند و من و حمید رشید هم خیلی می‌جستیم و هر شب اجرا بر ایمان یک ماجراجویی تازه است چون خیلی خوب یکدیگر را می‌شنویم. متداکتنینگ ورطه خطرناکی است و احساس می‌کنم این خود آگاه من تقریباً ترور شده است و لنی اسمال به شدت در زیست روزمره تأثیر گذاشته است. من اضافه وزن زیادی داشتم خیلی وزن کم کردم شاید نزدیک به ۷۸ کیلو، ولی مهدی رضایی اعتقاد داشت که در این حالت از نظر فیزیکی تمایز با دیگر کاراکترهای نمایش مشخص نیست بنابراین از تابستان تا حالا نزدیک ۲۸ کیلو وزن اضافه کردم تا این تمایز روی صحنه مشخص باشد و در کل اتفاق جالبی که برای خودم به عنوان بازیگر می‌افتد کاتارسیسی است که در نقش لنی تجربه می‌کنم.

معمولاً بازی کاراکترهای شناخته شده بیشتر زیر ذره بین قرار می‌گیرد. یک بازیگر چگونه می‌تواند خودش را از این وسواس نقد نجات دهد؟

فکر می‌کنم این مسئله برای کاراکتر لنی اسمال در ایران چندان مطرح نباشد در حالی که احتمالاً برای دیگر کاراکترها مطرح است. اما در جهان به این کاراکترها، کاراکترهای بورژوا گفته می‌شود یعنی کاراکترهایی که مخاطب از آنها شناخت دارد فکر می‌کنم برای اینکه بکر بودن نقش و کاراکتر حفظ شود بازیگر موظف است که به جز خود اثر اصلی از هیچ اثر دیگری الهام نگیرد. شخصاً برای لنی اسمال تا این لحظه هیچ کدام از اقتباس‌های سینمایی که وجود دارد در اندیدم و اینگونه با خود قرار گذاشتم که پس از پایان اجرا بازی در خشان جان مالکویچ در سال ۱۹۹۲ یا حتی ورژن کلاسیک‌تر و یا ورژن تئاتریکال آن را که روی صحنه رفته است ببینم و به نظرم خیلی برای بازیگر واقعا خطرناک است که به جز خود اثر و هدایت کارگردان از چیز دیگری الهام بگیرد.

معمولاً آثار تحسین شده در لایه‌های پنهان و پیدای قصه مانیفستی ارائه می‌کنند. آیا بازیگر در حین اجرای نقش باید به این مانیفست هم فکر کند و تلاشی در راستای ارائه آن داشته باشد؟

به نظر من این مسئله بر عهده دراماتورژ کارگردان است. جدا از

بگیرد. چون معمولاً تمرین اغلب آثار طولانی می‌شود شکل‌گیری این فضای دوستانه برابم بسیار مهم است.

سخن پایانی

از مخاطبان تئاتر دعوت می‌کنم که به دیدن این اثر بیایند به آنها این اطمینان را می‌دهم که یک نمایش قصه‌دار سر حال خواهند دید. ما خیلی برای این کار زحمت کشیدیم و با انتخاب این نمایش جدا از اینکه یک نمایش سر حال می‌بینند از یک گروه مستقل نیز حمایت خواهند کرد.

میلاد فرج‌زاده، بازیگر:

متداکتنینگ ورطه خطرناکی است

کاراکتر لنی اسمال پیچیدگی‌های روانشناختی دارد. چگونه به این کاراکتر نزدیک شدید؟

لنی اسمال «موش‌ها و آدم‌ها»ی جان اشتان بیک که ما با آداپتیشن و دراماتولوژی آقای مهدی رضایی آن را اجرا می‌کنیم پیچیدگی‌های خاصی دارد و من خیلی تلاش کردم به عنوان بازیگر در مورد این پیچیدگی‌ها تحقیق کنم. به نظرم وقتی برای بازی سراغ چنین کاراکترهایی می‌روید هیچ راه حلی به جز متداکتنینگ وجود ندارد شما فقط باید به دنبال متداکتنینگ و آن و لحظه‌ای که از کاراکتر روی صحنه می‌سازید از هر چیزی مهم‌تر است و خیلی مهم است که شما به سمت ادا نروید. با تحلیلی که از این کاراکتر داشتم فکر می‌کردم که لنی به نوعی اوتیست است و یک سری اختلالات دیگر با اسامی پیچیده دارد. عزیزانی که به این اختلالات دچار هستند ممکن است رنگ را بشنوند و موسیقی را ببینند و چنین درکی از جهان روی آن و لحظه آنها تأثیر می‌گذارد. پروسه حدوداً سه ساله تمرینات این نمایش برای من به عنوان بازیگر پیچیدگی‌هایی داشت، چیزی که در این زمینه می‌تواند ورطه خطرناکی برای بازیگر شود و خودم نیز شخصاً تجربه‌اش کردم این بود که در تمرینات اولین چیزی که برای ارائه لنی اسمال باید خاموش می‌کردم خود آگاه میلاد فرج‌زاده بود به خصوص که تحصیلات آکادمیک من ادبیات نمایشی و شغل اصلیم نویسندگی است و من باید از چیزی فرار می‌کردم که کارم است یعنی تحلیل و تمام تلاشم این بود که در لحظه تحلیل نکنم. تحلیل در لحظه همان